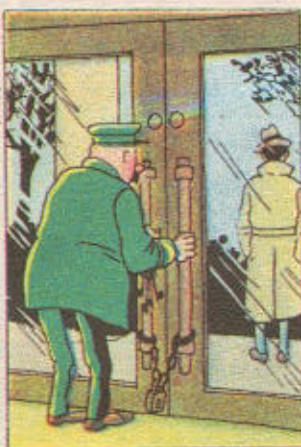


ماجرای (تن تن)

# گوش شکسته





هیچ اثری از شکستگی دیده نمیشه احتمال میره که دزد تمام شب را در موزه بوده...

سفيد برقی، بیا به موزه بریم.



مدیر؟  
مناسفم پلیس اینجاست.



گفتید که نگهبان دیشب تمام درها را قفل کرد و هیچ چیز غیر طبیعی ندید و صبح متوجه سرقت شد؟ شما به او اعتماد دارید؟

بله، کاملاً. او دوازده ساله که اینجا کار میکنه.



آن مجسمه فقط برای کلکسیونر جالبه



خدای من! نامیسون

آه! دوست ما تن تن



چیزی بدست آوردید؟

آن مجسمه چون هیچ ارزش ذاتی نداشته بنابراین ریابنده آن مسلماً یک راز کلکسیونر است.

بله، بدون تردید

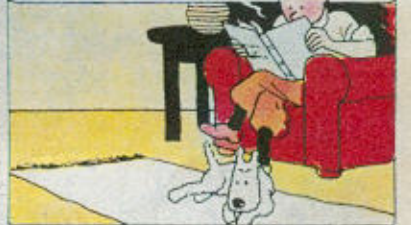


چند ساعت بعد...

فکر میکنم این کتاب در باره "آروم بایا" است.



آها! جالبه... گوش کن سفیدبرقی. امروز با اولین آروم بایا برخورد کردیم. موهای سیاه، بلند و روغنی آنها در اطراف چهره قهوه‌ای رنگشان ریخته بود. و با تفنگ‌های بادی خود تیرهای زهرآگین پرتاب میکردند.



تصمیم گرفتیم آنجا توقف کنیم. خورشید با شدت میدرخشید



آروم بایا.

زهرگیاهی که انسان را فلج میکند!... آه همین فرد دزدیده شده



طرحی دقیق برای رفتن ریختم...



مجسمه آروم بایا

چه تصادف عجیبی، او رفته بخوابه. باید او را دنبال کنم.



روز بعد...



کمک! طلسم شده!



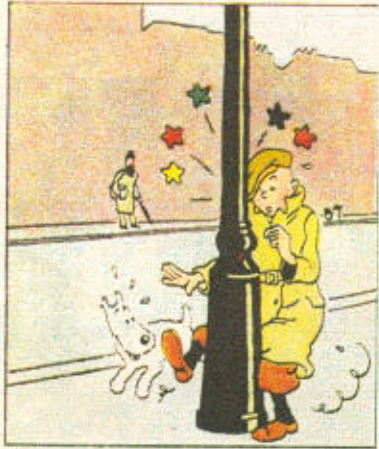
سلام! سلام! آیا شما هستید؟



بله چی؟ مجسمه؟ خدای من! الان می‌آم...



مدیر عزیز  
 من بادوستم شرط بستم که  
 میتوانم چیزی از مرز  
 برابم . من موفق شدم و مجسمه  
 را برگرداندم.  
 لطفاً پورش را بپذیرید. زیادت X



**امریکا برای اقدار**  
 راندو مسکو - دولت امریکا  
 نظایر در تاحیه تخلیج فارس آخذ  
 ضربه جاحله گر کذاهی واکنش سر  
 ضمه زده است . بقراری که جمله بی  
 میهد وزارت نیروی دریایی امریکا  
 تیب خرنی این سیاهرا که مرکب از  
 دریایی سوار برناوهای جنگی و  
 پایان رسانند . این سپاهیان بنما  
 اعزاء میشوند و تااول ژوئیه در پا  
 در جزیره دیگوگاریا مستقرخواهد  
 موشندایان وزیر دفاع سابق  
 در امریکاست واهنگتن رابالفاها





او همیشه کلاهی بر سر داشت  
... و همیشه پیپ در گوشه  
لبانش روشن بود هیچوقت  
مشروب نمیخورد...

آه؟



خواهش میکنم ،  
بفرمائید ...

من میخواهم طوطی  
را ببینم .



بله... آه، آقا...  
غم انگیزست... آه چه مرد  
محترمی!  
او همیشه کرایه اش را بموقع  
پرداخت میکرد...  
او یک طوطی هم داشت.



نیمساعت بعد ...  
خانه بالنازار  
اینجاست؟



یک تیکه از فلانل خاکستری .



اطاقش قفل بود و دنبال  
قفل ساز فرستادیم... گاز از  
آن سوراخ وارد شده...



این اطاقش  
... است



یک حادثه؟ ... چه  
حادثه مسخره ای ...



اگر کسی را پیدا کردی که به طوطی  
علاقمند باشد خبرم کن!

حتما " فراموش  
نمیکنم . خدا حافظ .



تو خوب آقای بالنازار را  
میشناختی؟

بطور کامل  
خیر .



او خیلی با هوش بود... به آن گلها  
نگاه کن . می تونی آنها را ببویی .



خدای بزرگ!  
پیداش کردم!



تیکه پارچه و ته سیگار به مقتول  
تعلق ندارد ، او همیشه پیپ  
میکشیده و پیراهن قهوه ای  
میپوشیده بنا براین مجسمه ساز  
را کشته اند و بدون تردید او همان  
فردیست که مجسمه آروم بایا را  
ساخته و خواسته که رازش آشکار  
نشود .



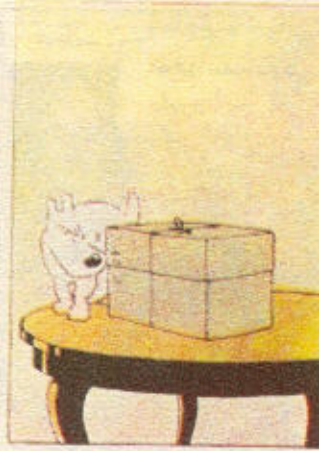
یک حادثه مسخره! گاز از آن سوراخ  
وارد شده! چطور متوجه نشده؟  
حتما "مست بوده. اما او که هیچوقت  
مشروب نمیخورده، اما چطور گاز  
طوطی را خفه نکرده... و فردیکه  
فلانل خاکستری پوشیده و سیگار  
میکشیده.





حالا باید به حرف های  
"پولی" گوش کنم.

اما اول باید یک قفس برایش بخرم.  
سفیدبرفی چند دقیقه به آن جعبه  
نگاه کن تا برگردم.



کمک! آنها دارند  
میجنگند!... باید  
"پولی" را نجات  
دهم!

وارک

وارک



این دیگه کیه؟!!



شکم پرست  
حریص



وارک  
وارک



آن طوطی لعنتی اکنون  
کجاست؟



متوجه شدی؟ دو آگهی هست.  
آیا کسی ماجرا را دنبال میکنه؟  
باید آدرس را فراموش نکنم.

بله، بله، فقط دو نفر فرار  
طوطی را دیدند. آن مرد شکم  
گنده و آن مرد جوان



شکم پرست حریص!



دستها بالا!



مراقب باش... او  
آنجاست...



حتما "یک دزد در  
آپارتمان"



ترق

ترق





روز بعد ...



شکم گنده، من بالتازاز هستم.



من بالتازاز هستم

من کلنل بارکر هستم، شما محاصره شده‌اید.



تاکسی



تاکس تاکسی



شانس یار من است. زود! تاکسی!



یک پرنده زیبا شب گذشته ساکتین خیابان ۲۱ را بیدار کرد.



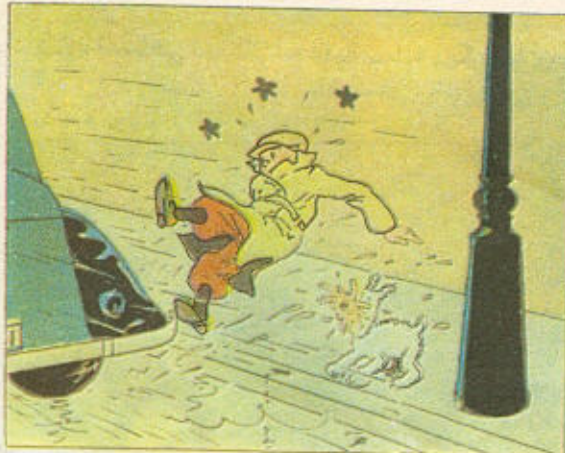
باز هم طوطی بدست آن کانگستر افتاد.



آه؟ طوطی؟ تو واقعا بدشانسی ده دقیقه قبل مردی که شب گذشته آنرا خریده بود آمد و طوطی را برد.



باید سرعت رفت



مراقب باش!

میخواست تو را بکشد!

بله، مخصوصاً  
بسمت چپ پیچید.



صدمه دیدی؟

نه، متشکرم  
پایم لغزید کنار پیاده رو  
افتادم.



شماره اش را برداشتم...  
صبر کن... ۱۷۸...  
بله ۱۷۸

۱۷۸ متشکرم!



اگه آن احمق او را متوجه نکرده بود اکنون دیگه  
زنده نبود.

از این ببعد بیشتر مراقبه.



پس باید بیشتر تمرین کنی.

نه چندان.



پیداش کردم،  
دکتر اوژن ترلبوب.  
جاده مینسترل شماره ۱۲۰



این بار دیگه اشتباه  
نمیکنم.

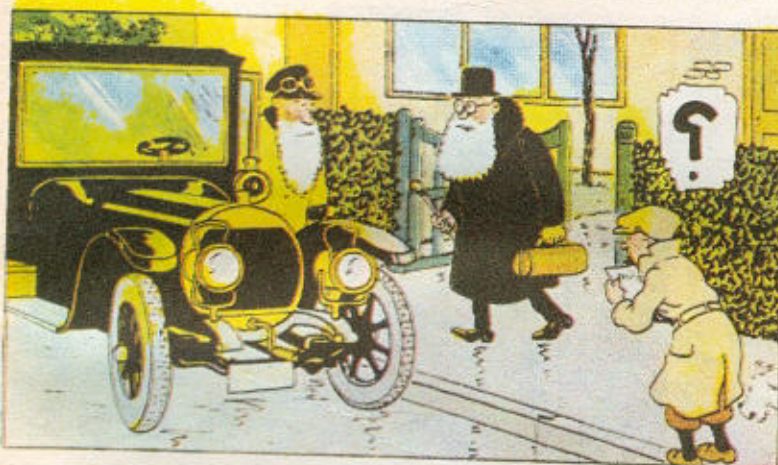


جاده  
مینسترول

رسیدیم.



?



شماره اشتباهی!  
آن مرد درست  
تدبیه بود.



شاید شماره دیگری را روی  
ماشینشان... آه...!



!



یافتم!







باز هم خطا کردی!

میکشمت!



آی!



اگه دست به آن طوطی بزنی  
میکشمت!



سلام؟

هنل آزادی؟ ممکنه  
با آقای تورنیلا  
صحبت کنم.



او بعنوان یک دکتر برای تحقیق  
به اروپا سفر کرد... اما او  
میخواست مجسمه را بدزد و  
موفق شد و با کشتن بالتازار فکر  
کرد که رازش برای همیشه پنهان  
میماند.  
من آدرس او را دارم.



رود ریگو تورنیلا!

پس این  
تورنیلا بود!



رود ریگو تورنیلا تو  
منو کشتی!



اکنون به چند خبر در مورد  
حرکت کشتی ها توجه کنید...

هنوز میخوای به آن  
رادیوی لعنتی گوش  
کنی...



ایکاش این طوطی لعنتی یگروز زودتر  
صحبت میکرد.



آنچه را میخواستم  
فهمیدم.



مناسقم آقا...  
دیروز ظهر کشتی  
به آمریکای جنوبی  
رفت.



رامون! ما هنوز وقت داریم!



اعتصاب کارکنان کشتی رانی  
در بندر حرکت کشتی ها را  
از دیروز تا بحال به تاخیر  
انداخته.



دیدی؟ ...



شاید ما را دیده و در کابینه و شاید هم روی عرشه نیامده ...

ساکت! یکنفر میآد ...



چند روز بعد ... هنوز خبری نیست؟ هیچ اثری از او نیست!



نور تیلای زیرک نشانت میدم .



یا او؟



ساکت!



از کجا میدانند؟



مثل اینکه تن تن بود ... محال است .



آرتوز عصر ...



باید بیشتر مراقب باشیم .

امشب، بعد از شام



او در هواپیما پشت سرما نشسته بود . مطمئن هستم که او تن تن است!



احتمانه است! ما تن تن را در همه جامی بینیم ... همینطور



آه! کمک، جنایت، کمک!



کلاه گیس داره!

مراقب باش! داره میآد .



شب بخیر! شب بخیر!



فراموش نکن، سمت چپ را هدف بگیر ...

خوب شد به هدف نخورد  
او تن تن نبود.

باز هم خطا!  
خیلی سمت چپ را  
گرفتم.

کمک! کمک!  
جنایت!

بگیرش!



صبح روز بعد ...

حاضری؟

بریم سراغ مرد پیر.

آن پیرمرد را فراموش  
نکن.

فقط صدای موقعیکه فریاد  
میزد تفاوت داشت.

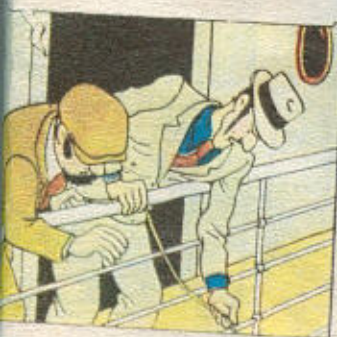
ما مطمئن نیستیم.  
همراه من بیا ...



او جاسوسی ما را  
میکرد.

او را دنبال  
میکنیم.

کمی بسمت راست ...  
حالا آرام!

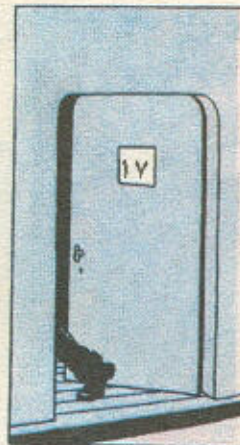


اگه تن تن باشه  
ریش او مصنوعی  
است.









آنشب ...



بله، میدانند، حالا دستهایتان را بالا  
ببرید و با ما بیایید ...



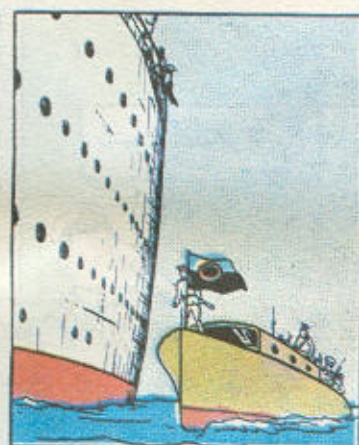
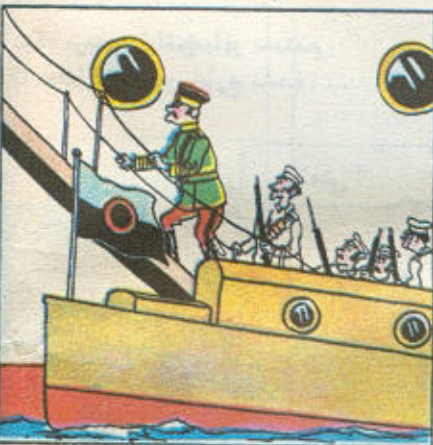
وحشتناکه! میدانند  
چه کسی اینکار را  
کرده؟



شنیدی؟ تورتیلا ناپدید شده! مثل  
اینکه از عرشه او را بدریا انداخته اند.  
علائم کشمکش در کابین  
وجود دارد.



صبح بعد  
کشتی وارد  
بندر شد.



تا پلیس میآید مراقب آنها  
باش ...

آه! تن تن!  
باید حدس  
میزدم!



هر دو را میشناسم ... از جنایتکاران با سابقه اند.



من کلنل زیمنز ...  
این دو زندانی را خواهش  
میکنم تحویل بگیرید.



تی تی تی

بیا تو!



پس مجسمه واقعی کجاست این کانگسترها در پی چه هستند؟



اینهم مجسمه‌ایکه آنها از تورتیلا دزدیدند.

فکر میکنم که اینهم نقلی است گوش راستش شکسته نیست.



شما بموقع رسیدید... اما مجسمه... مهم نیست... زیاد نزد آنها نمی‌مونه...



به امید دیدار! موفق باشید!

متشکرم اخدا حافظ!



داره اوضاع خوب میشه.



وزارت دادگستری لوس دوپیکو

وزیر بینهایت از آقای تن تن تشکر نموده و از او خواهش میکند که مجسمه سرقت شده را با خود بیاورد. یک پلیس جهت همکاری در ساحل منتظر تن تن است.



یک نامه برای تن تن. یک پلیس هم اکنون آورد.



بسیار خوب، میفهمم، ساعت هفت منتظر هستم.

بله، آقا.



برمیگردم. نمیخوام در این مکان زیاد بمانم.



فراموش نکن امشب ساعت هشت حرکت میکنیم.



هی، کیف من!



بنابراین باید منتظر آن افسر بمانم.



ساعت هفت ...



سگ آن پسره است؟

بله، و فکر میکنم باید خیلی  
منتظر بمونم ...



وقتی آن مرد پلیس مرا پیدا  
نکنه به کاپیتان تلفن میکنه  
و من آزاد میشم .



خوب، باز گرفتار شدم .



باید مراقب آن باشم .



بسیار خوب، متشکرم .



او بمن گفت که  
منتظرش نباشی .  
اینهم یک نامه



مغذرت میخوام شما منتظر  
مردی هستید که با او به  
شهر لیون بروید؟

بله از کجا میدانی؟



تووت  
تووت  
تووت

"شهر لیون"



ساعت هشت است و  
کشتی هنوز برنگشته  
...



کاپیتان عزیز  
هما نظر که میدانی قرار برد  
سوم را با شما ادامه دهم .  
اما ما جرایم اتفاق افتاد  
که مجبور شدم بیشتر اینجا  
بمانم من اینها میت تا کنم .

این نامه را آن مرد بمن  
داد ...



کشتی داره  
برمیگرده آنها به  
کاپیتان اطلاع  
خواهند داد .



صبح روز بعد ...

جوخه! ...!  
آماده! ...!



هیچ راه نجات ندارم .



کشتی داره حرکت میکنه .



انقلاب پیروز شد! ژنرال  
"تاپیوکا" فرار کرده و اکنون  
ژنرال آلکازار فرمانده است!



موضوع چیست؟  
نجات یافتیم؟



صبر کنید...  
نزیدید!...



هدف... هدف...



حالا چه خبره؟



کلنل!... آه کلنل!  
بالاخره پیدات کردم!



و شما آزادید!



مرگ بر تاپیوکا  
ژنده باد آزادی!



دوستان! انقلابیون شکست  
خوردند، ژنرال آلکازار  
فرار کرده!



من یک ساعته دنبال تو میگردم  
که خبر را تصحیح نمائی؟



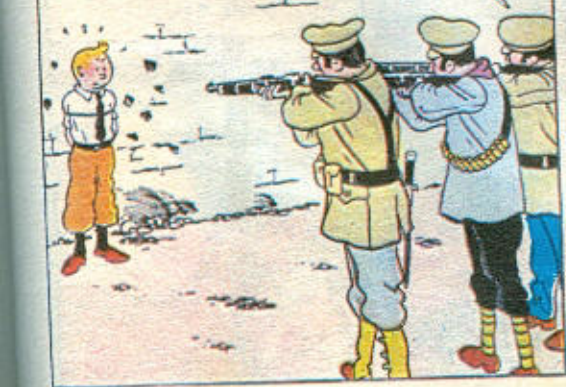
سربازان آلکازار اینجا را محاصره  
کرده اند. آلکازار از کشور فرار  
کرده. و ژنرال تاپیوکا اکنون  
فرمانده است.



آیا آنها ژنرال  
تاپیوکا را گرفته اند؟



هدف... هدف...



ببینهایت متاسفم، باید  
شما را تیرباران کنم.



مرگ بر ژنرال آلکازار  
ژنده باد آزادی  
ژنده باد ژنرال  
تاپیوکا





بیا تا برمیگردند  
مشروبی بخوریم .

مشروب؟؟  
بسیار خوب .



بروید و تفنگ  
دیگری بیاورید!



تفنگم گیر کرده!

تفنگ من هم  
مال من هم  
خرابکاری!



منتظر چی  
هستند؟



آتش!

من مرده‌ام!



نیمساعت بعد . . .

دوست عزیزم ، سربازان بازگشتند .  
بریم و به آنها ملحق بشیم .

بسیار خوب بریم .



کمی قوی است .

یک گیلان دیگه تو را  
کاملاً گرم میکنه .



بیا بنوشیم و دنیا را فراموش  
کنیم .

بسلامتی ،  
دوست من



زنده باد ژنرال آلكازار!

بنك

آه عزیزم شورش!

بنك

حمله!



زنده باد ژنرال آلهامبرا،  
نه، زنده باد ژنرال آلكازار



دوستان حالتان  
چطوره؟



فقط مرگ میتونه ما را  
جدا کنه .

بله فقط مرگ



زنده باد  
قهرمان

زنده باد

او یکی از شجاعترین  
محافظین ژنرال  
است . زنده باد ژنرال  
آلكازار



سالمی!  
بله، زنده باد  
ژنرال آلكازار



من سه مرتبه تیرباران شدم  
و باز هم حاضرم .



برو و بین موضوع چیه و آن  
مرد جوان را نزد من بیاور .



زنده باد قهرمان

زنده باد

آه!  
تن تن



بهتر نیست ، او را سرجوخه نمائید .



کافیست !!

من ژنرال آلکازار هستم .  
من مردان شجاع را دوست دارم و از  
این بیعد تو کلنل من خواهی بود .



بسیار متشکرم ، اما من  
میخوام بازگردم .

ژنرال "تاپیوکا" او را محکوم به مرگ  
کرده . ولی او همچنان فریاد میزد  
زنده باد ژنرال آلکازار .  
او خیلی شجاع است .



اینهم لباس برای کلنل عزیزمان . . .  
و یک لباس سرجوخه ای هم برای تو  
دارم .



بیا این هم حکم تو . سرجوخه دیاز  
برای تهیه لباس تو را به خیاطی  
راهتمانی خواهد کرد .



زنده باد  
خیاط!

هرکار بخواهم میکنم . اما کلنل  
"دیاز" تو از این بعد سرجوخه  
خواهی بود .



بله ، ژنرال!

من به اطاعت از قوانین انجمن  
سوگند یاد میکنم .  
سوگند میخورم که با تمام قدرت  
با ظلم مبارزه نمایم .



آتشب .  
دوستان ، ما عضو  
جدیدی دارم . افسری که استعفا را به خدمت  
به ظالم ترجیح داد . او قسم میخورد .



شغلم را ازدست  
دادم . اما انتقام  
میگیرم .





امامن هنوز در جستجوی مجسمه  
هستم . باید مرخصی بگیرم .



من نمیدانم چطور  
کلنل شدم ...



بمحض اینکه آمد  
او را اینجا بفرست .  
بسیار خوب .



روز بعد ...  
آجودان من کجاست ؟  
خیر ، ژنرال  
هنوز نیامده ؟



آه ! شما هستید ، کلنل ،  
ما باید کار را شروع  
کنیم !



آنها !  
او !  
آه !



خیر آقایان . ژنرال منتظر آجودانش است  
و کسی راضی پذیرد .



موقعیت حساسی  
است .

بله ، خیلی  
حساس .



در این موقع ...  
پنجره باز است .  
خیلی خوب



خیلی بد  
شد !  
بله ،  
باید فکری بکنیم .



دیگه مرخصی  
لازم نیست .  
ژنرال آنها را  
انتخاب  
میکند .  
دیوانه کننده  
است !



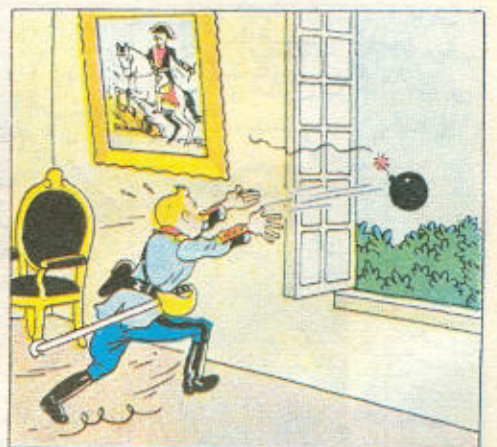
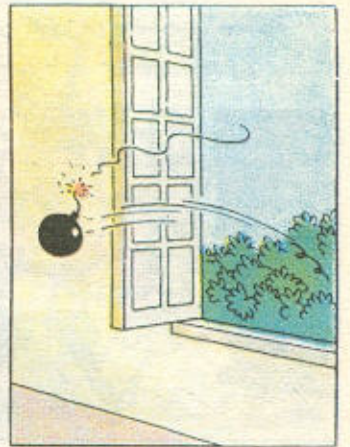
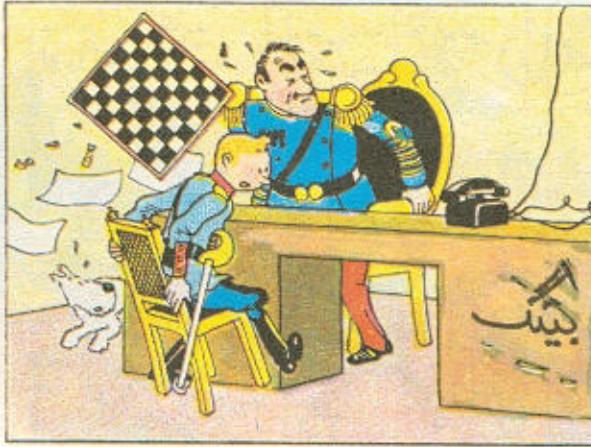
کیش و مات کلنل عزیز

عالمیست !  
حق یا شفاست



متأسفم ، آقا ،  
ژنرال امروز کسی را  
نمی پذیرد .





باید نقشه دیگری بکشم!

هیچوقت فراموش نمیکنم که چطور جان مرا نجات دادید.

خیر ژنرال من جان هر دویمان را نجات دادم.

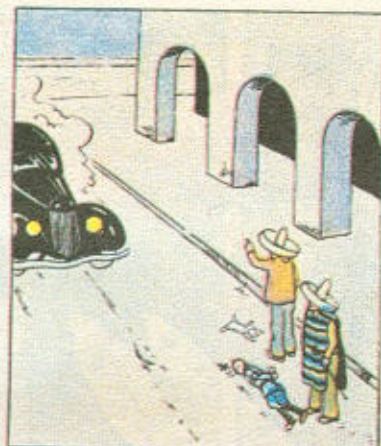
چی شده؟

نگاه کن. داره میاد!

آرروز عصر... چه بادی! امشب طوفان سختی میوزد.

مجسمه ایکه در کیف اوست تقلبیه او میدانست مجسمه واقعی کجاست.

امشب باید اورا بریائیم.



منهم دوست دارم بدانم!

شوخی بسه، کجاست؟

گفتم نمیدانم.

سه دقیقه وقت داری بعد از آن یک فشار کوچک. میفهمی؟

آه: بسیار خوب.



: بووم  
: بووم

طوفان سختی است.

یک دقیقه

کاش بتونم خودم را آزاد کنم.

چه اتفاقی برایش افتاده؟



بیهوده سعی نکن. محکم بسته شده

باید چیزی به آنها بگویم.

دو دقیقه.

سی ثانیه مانده.



بسیار خوب میکم

آها! میدانستم بالاخره به نتیجه میرسیم.

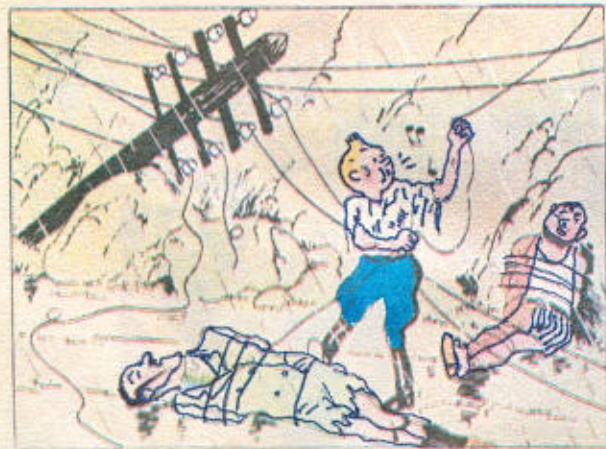
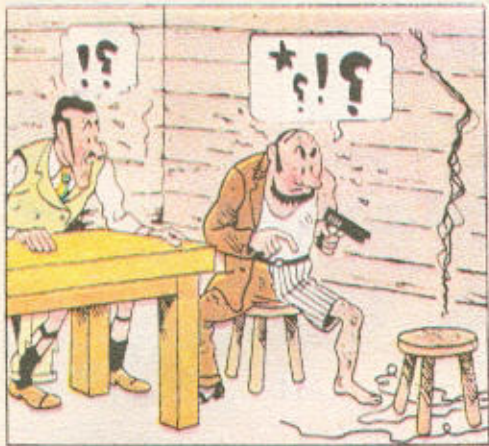
در چمدان من در روی عرشه.

دیگه بتو احتیاج نداریم وصیت خودرا بکن.

متأسفم خدا حافظ دوست من

بسیار خوب فقط این را میخواستم.



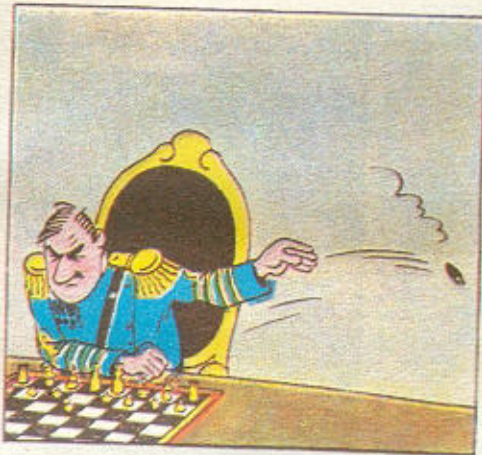


سارکل

صبح بخیر، چند مشتری آوردم.



سفید برقی کجا هستی؟









سلام... سلام...؟ سلام...؟  
بله، فرار کردند؟



دیروز شنیدم...  
لطفاً ببخشید...  
بله، البته...



صبح بخیر،  
بفرمائید.



آقای تریکلر  
نماینده  
شرکت نفت.



و اکنون ما اجازه می‌خواهیم  
که در این منطقه بیشتر  
تحقیق کنیم.



در خدمت  
شما هستم.  
بررسی‌های ما ثابت کرده که مقدار  
زیادی نفت در کویری بین کشور شما  
و کشور همسایه وجود دارد.



ما آزاد هستیم  
باید انتقام خود را  
بگیریم.



و ملاقات منم بهمین دلیل  
است. ما یکصد هزار دلار نقداً  
بتو پرداخت می‌کنیم اگر بتونی  
اورا متقاعد نمائی!



متأسفانه بله، اما  
ما چه می‌تونیم  
بکنیم؟



اما شما می‌توانید خدمت باارزشی بمان  
بکنید. گفتم شرکت می‌خواهد ما از تمام  
منطقه بهره برداری کنیم. و باید آنجا  
را در تصرف خود داشته باشد.

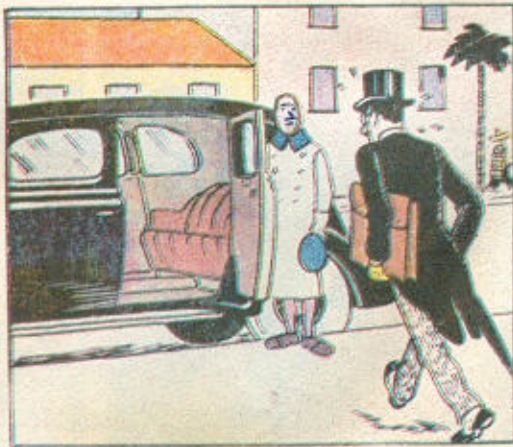
این یعنی جنگ!



متأسفم. ژنرال  
بیمار است و من  
نمی‌توانم...



خطرناکه! ممکنه تمام نقشه‌هایمان را  
خراب کنه. باید با "رودر یگو"  
صحبت کنیم.



تو سخت اشتباه می‌کنی.  
خدا حافظ کلنل!





زنده باد رامون .  
مثل این نشانه بگیر .



پنج هزار دلار برای ایجاد  
حادثه برای کلنل تن تن

حادثه امشب اتفاق  
میافتد .



ده هزار دلار برای  
اینکه او را نابود  
کنی .

مطمئن باشید آقا .  
ترتیبش را  
میدم .



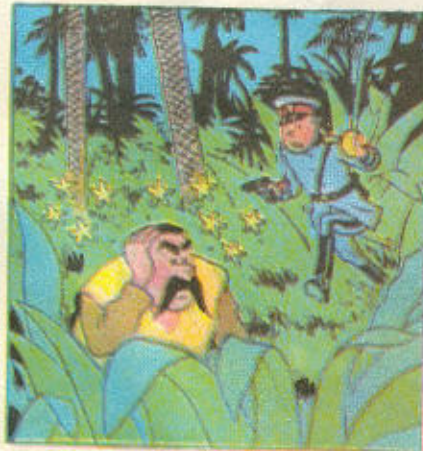
باز هم اشتباه  
کردم !



آخ !



رحم کنید ! اعتراف میکنم . . .





صبح بخیر. ژنرال الکازار. برحسب تصادف از کشور شما میگذشتم و فکر کردم که آخرین طرح ها را بشما نشان دهم.



این جدیدترین طرح ماست. بینهایت خوبه. قابل تغییر است و میتوان تا مسافت ۱۵ کیلومتر با آن شئی را پرتاب کرد.



اهو، رامون اینجا را نگاه کن. مسائل روز را خوب تفسیر کرده. همه جا جنگه مثل اینکه دنیا هیچگاه دیگه آرامش نداره.



فرودگاه



اکنون ما به سان فاشن میریم.

بسیار خوب

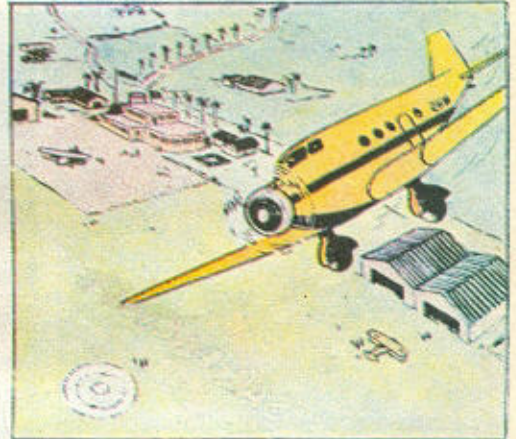


و ۶۰۰۰ دلار برای فرماندار سان تئودور که در دوازده قسط قابل پرداخت است.



قصر ژنرال موگاردور

بسیار خوب آقا.



نیم ساعت بعد ...



برگردیم به فرودگاه

بله آقا

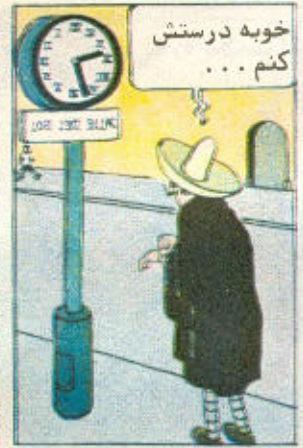
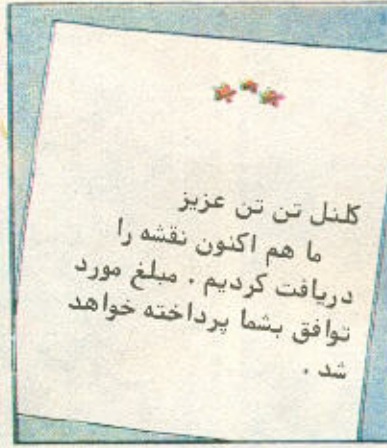


هواپیمای خصوصی آقای بازاروف



و ۶۰۰۰ دلار برای فرمانداران "نوریکو" قابل پرداخت در ۱۲ ماه.

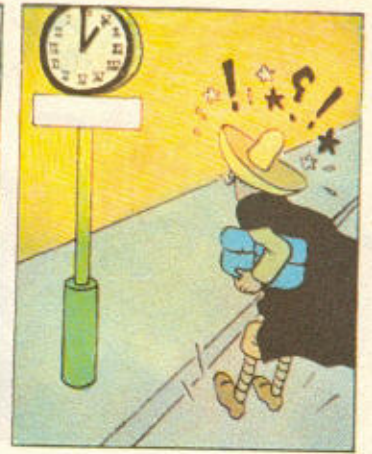




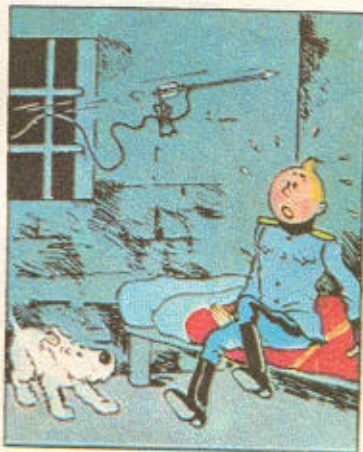
دوست "تریگلر این توطئه  
را برایم طرح ریزی  
کرده...



بموجب این دستور فردا صبح  
کلنل تن را تیر باران  
میکنید و بموجب این دستور  
سرجوخه "دیاز" آجودان  
مخصوص من خواهد  
بود.



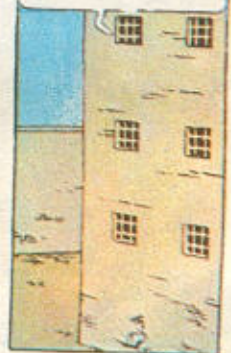
ریسمان را بکش و آنرا  
محکم به پنجره  
ببند. وقتی آماده  
شدی دستمالی را  
تکان بده.



باید راهی وجود  
داشته باشه.



آه! فرار آسان  
... نیست



داره علامت میده! بکش



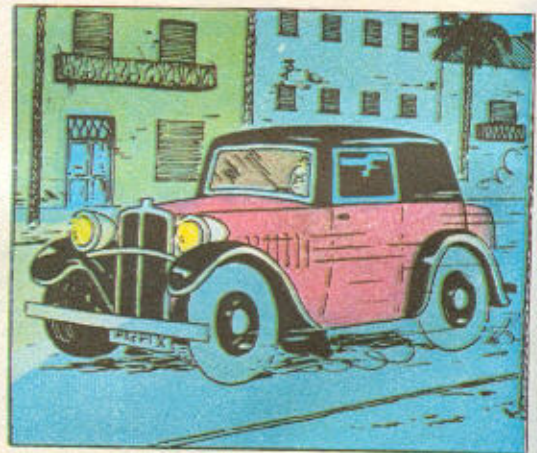
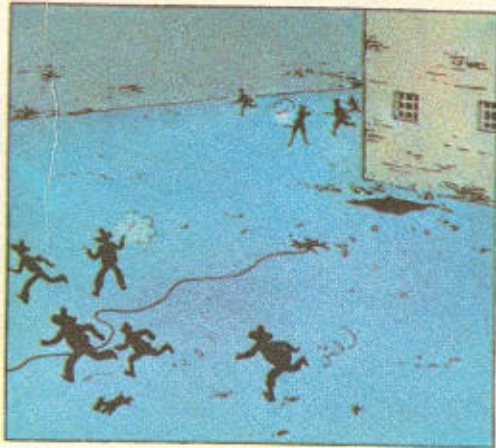
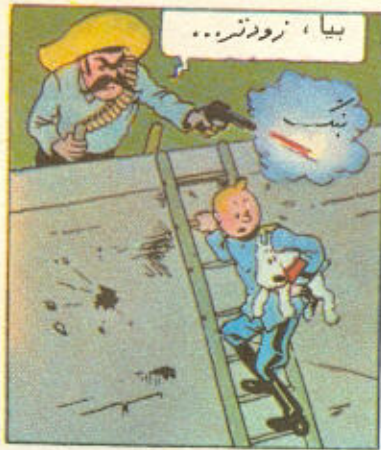
آه،  
ریسمان ...



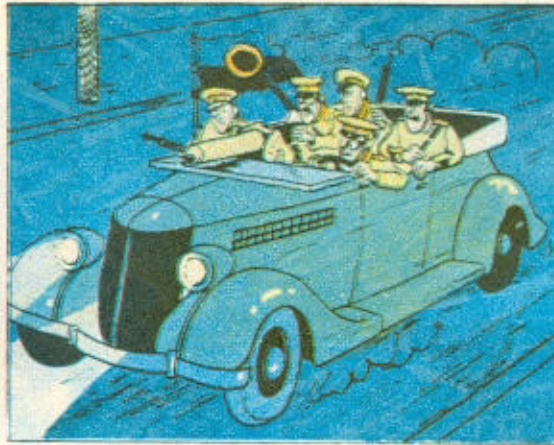
سلام؟

زود بپیر!





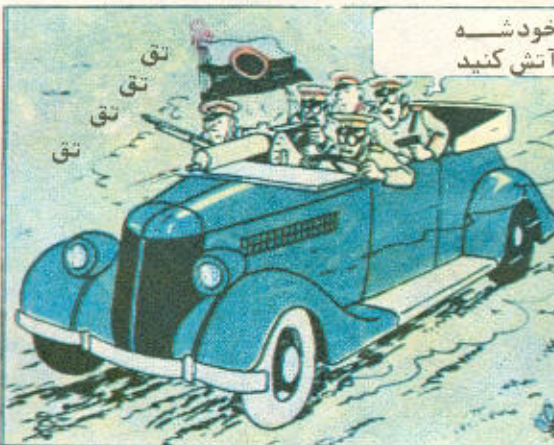
سحرگاه روز بعد ...



زنده یا مرده او  
را میخوام!



تن تن با یک ما شین  
بطرف جنوب  
رفت؟

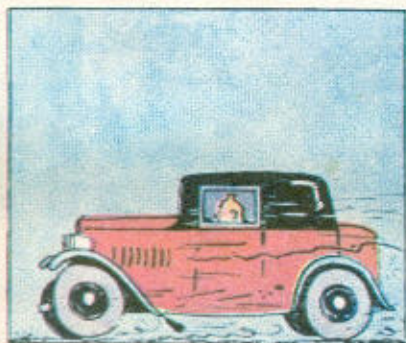


خودش  
آتش کنید

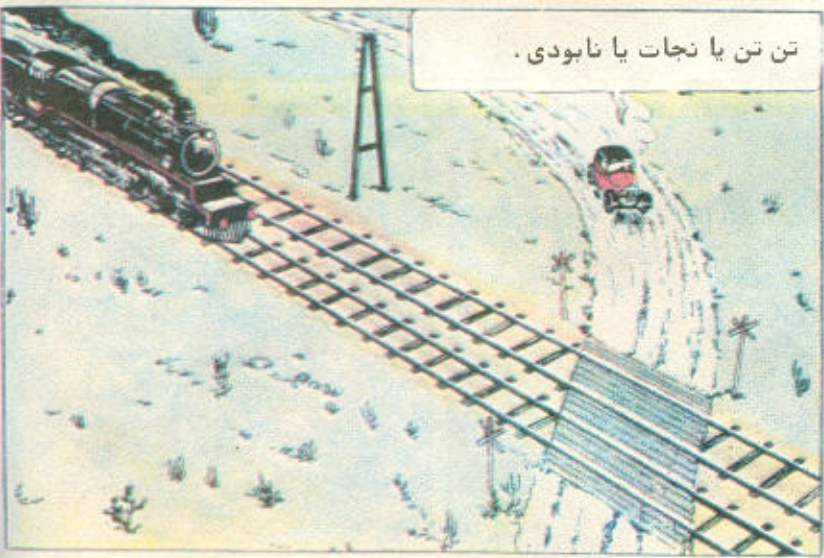
تی تی تی تی تی تی



انجا !!



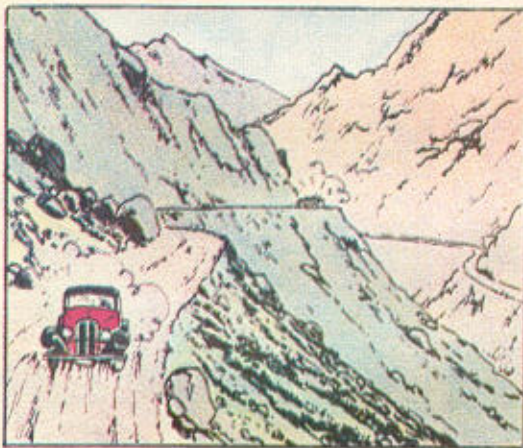
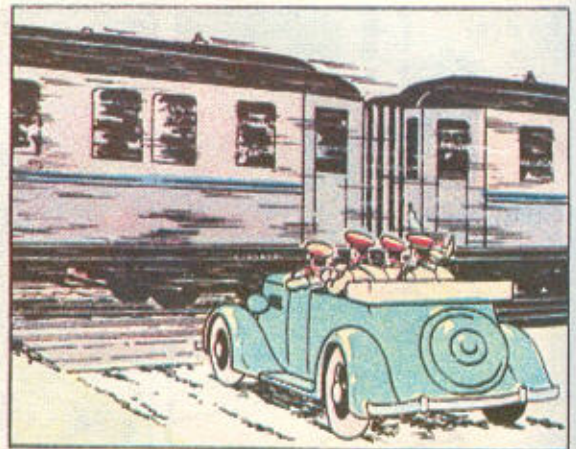
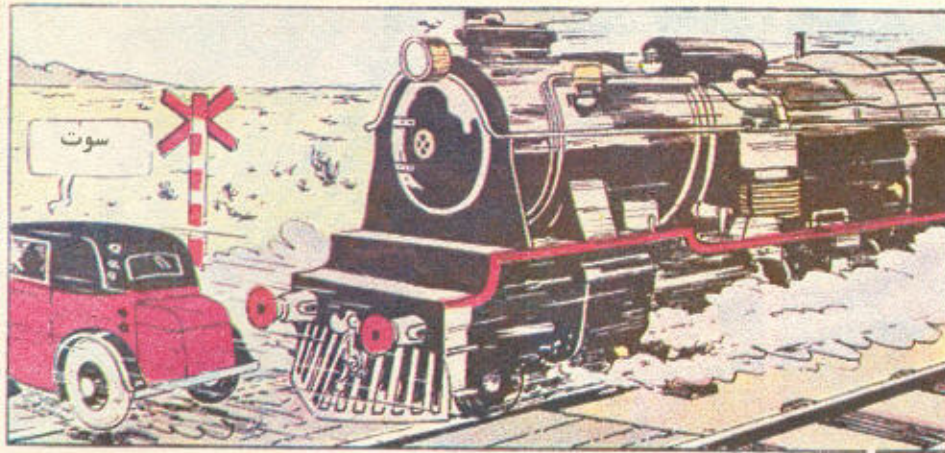
دارند تعقیب میکنند!



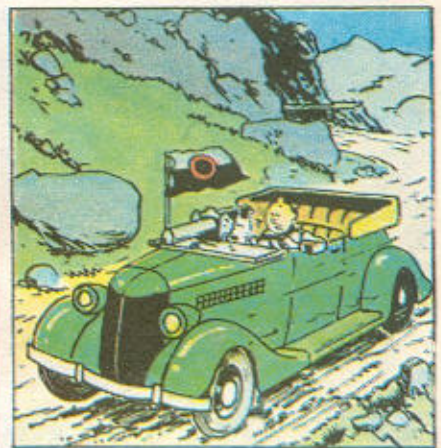
تن تن یا نجات یا نابودی.



یک تن !! گرفتیمش. جاده، راه آهن را قطع  
میکنه. او مجبوره که توقف کنه.

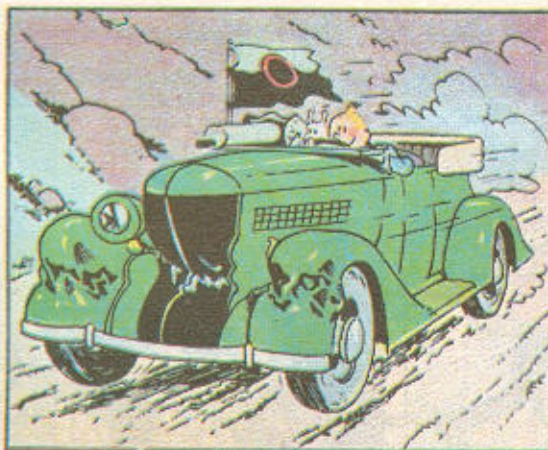








اگه به ایستم دستگیر میشم واگه مانع محکم باشه زنده نمی مونم .



سلام ؟ ... پست شماره ۳۱ ؟  
تن تن با ماشین فرمانداری  
فرار کرد .



سفید برقی ، مراقب باش !... آنها  
به لاستیکهای ما تیراندازی میکنن .



تیرادات اقاتا



یک ماشین مسلح !!  
جنگ شده!  
جنگ شده!



درسان فشن .  
ژنرال ! ژنرال ! این تلفن  
گرام هم اکنون  
رسید !



ماشین نابود شد و یکی از  
سرنشینان آن اسیر ماسد .



مرگ بر آلکازار

آلکازار مرگ بر تو



جنگ ! جنگ !  
یک گروه از لشکر سان  
تئودوریان حمله کردند  
اما سربازان شجاع ما  
آنها را عقب راندند



فوق العاده ...  
فوق العاده ...



این خبر را هم اکنون  
به روزنامه بده که چاپ  
کنند .



باید در اولین فرصت از خدمت فرار کنیم .  
دو مرتبه باید دنبال مجسمه بگردیم .



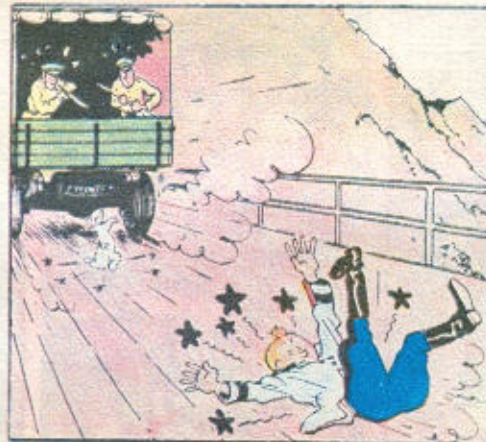
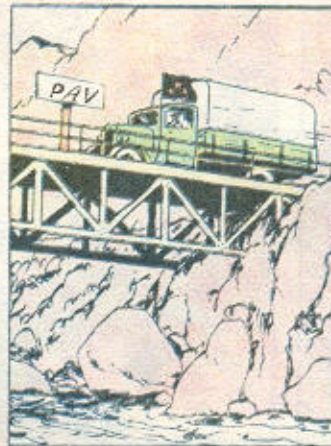
موفقیت را تبریک  
میگویم . امیدوارم  
قول خود را فراموش  
نکنید .



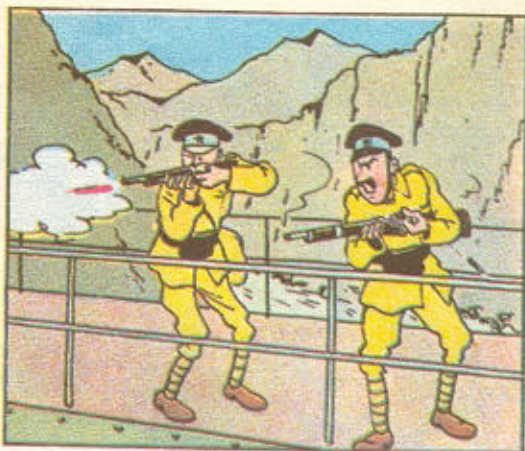
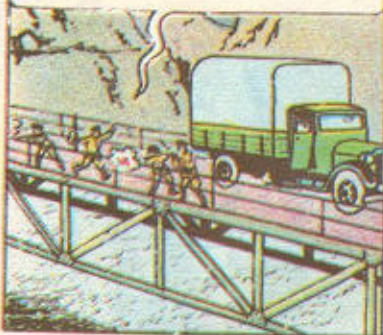
بیکار دیگر ژنرال  
نفت آمریکائی  
پیروز شد .



سلام ؟ آنها بما  
اعلام جنگ  
کرده اند ؟



تیراندازی نکنید .  
راه نجاتی ندارد .



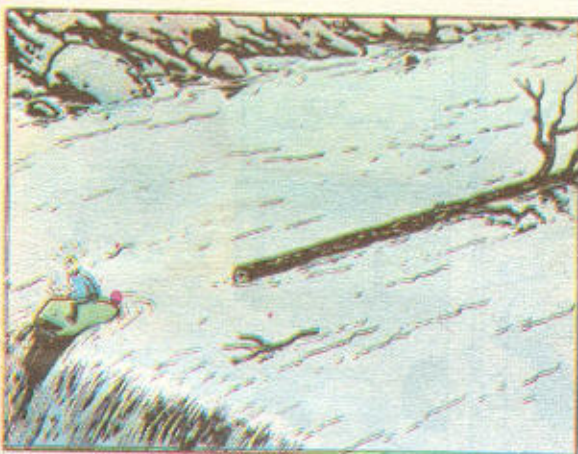
هاف!



هاف



باید خود را به آن تخته سنگ برسانم .



خوب ، حالا چه کنیم ؟

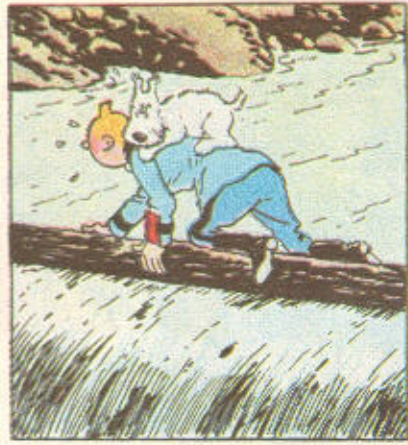


آه ! خیلی  
سنگینه !



یک تنه درخت !  
باید بگیرمش . تنها شانس منه !



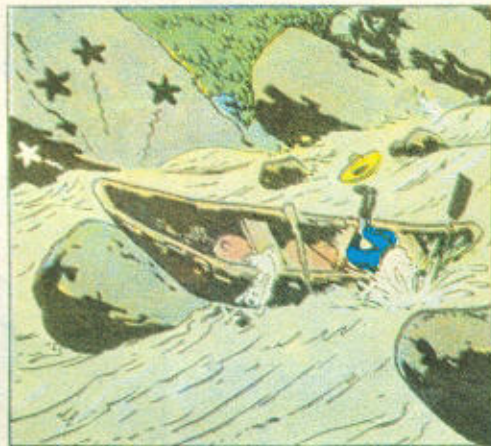




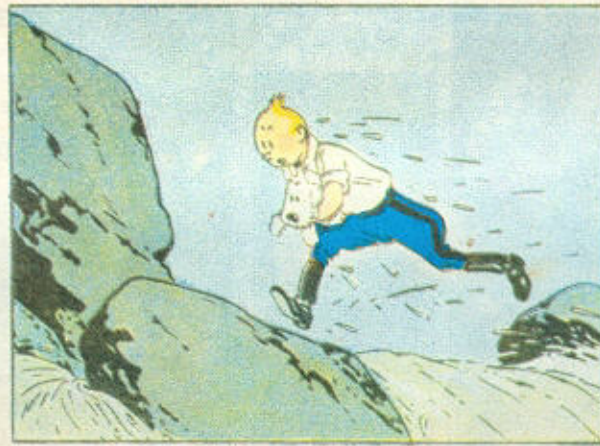


او مرا ترک کرده!  
حالا میفهمم چرا  
میخواست آن قایق را  
بخرم... باید تنها  
برم

آی کجایی؟



فایق با تفنگ ها و غذا  
رفت!



تنها شدم،  
تنهای تنها بدون تفنگ و غذا!

بیچاره تن تن!

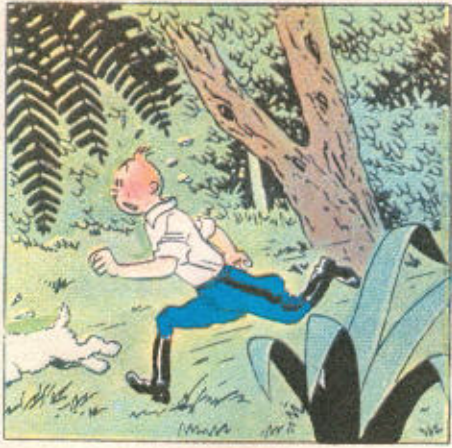


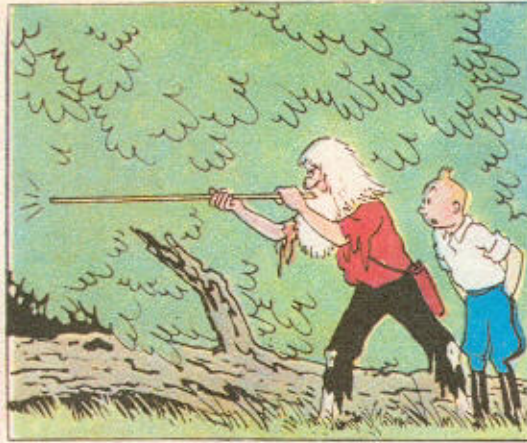
اوه!

فکر میکنم یک نفر مراقب  
ماست... نو... اینطور  
فکر میکنی؟

نو... اینطور  
فکر میکنی؟







آنها همگی در جستجوی مجسمه بودند. اما علت اصلی آنها نمیدانم. بنابراین فکر کردم شاید اینجا...



آنها با ما چه خواهند کرد؟  
بله، سرهای ما را خواهند برید و آنها  
را بطرفی که میدانند کوچک میکنند.



باید دهکده آروم بایا را  
پیدا کنیم و این بسته را  
برای آنها ببریم.



باید تن تن را نجات  
دهم.



بزودی در کنار  
اینها قرار میگیرید  
ها! ها! ها!



چه حیوان عجیبی! چه با خود حمل  
میکند؟ باید او را زنده بگیریم...



در این موقع، در دهکده آروم بایا...  
روحها میگویند پسر تو باید قلب اولین جانوری که  
در جنگل می بیند بخورد تا بهبودی یابد  
هم اکنون  
میروم.

حیوان را بمن بده و برو من آنرا میکشم .  
شاید قلب او جان پست را نجات دهد .

ببین ، ای جادوگر . این پارچه و ترکش  
به آن سفید پوست تعلق دارد .



ای روح بزرگ جنگل  
این دو قربانی از ما بپذیر .

اما مثل اینکه او راست میگفت . اما بهتر .  
اگر مرد سفید بمیرد من قدرت خود را بدست  
خواهم آورد . اما قبل از کشتن حیوان باید  
اینهارا بسوزانم

واگر یک کلمه دیگر حرف بزنی من تو و  
خانوادهت را به قورباغه تبدیل  
میکنم .



سحر و جادوست

این دو بیگانه دوستان جنگل  
هستند . آنها را آزاد کن .

ای رئیس قبیله ، روح بزرگ جنگل  
قربانی تو را نمی پذیری .



ما قلب این را به برادر  
بیماران خواهیم داد .

برادران اکنون شما شاهد یک معجزه خواهید بود .

جادو ؟ تو نفهمیدی که من صحبت  
میکردم ؟



کارم تمام  
است .

خدای  
بزرگ !



شیطان پست! ... چه خوب بموقع رسیدیم!



مرد سفید!



آخ!



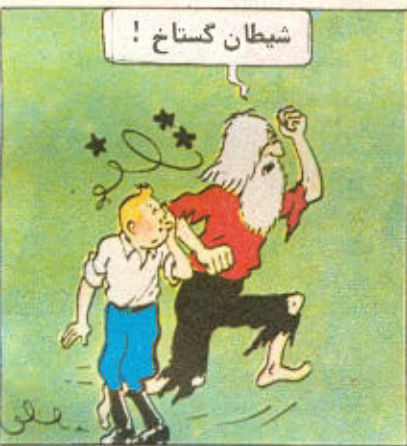
کلمات بزبان  
سرخپوستی

کلمات بزبان  
سرخپوستی

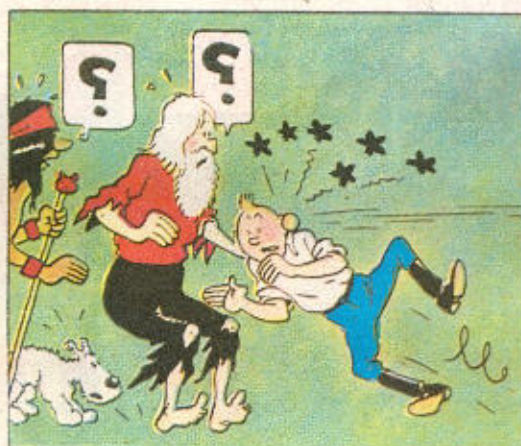


آواکوکی رئیس قبیله را  
معرفی میکنم.  
از آشنائی با شما  
خوشوقتم.

موجب  
خرسندی است  
... آقا



شیطان گستاخ!



؟  
؟



از او در مورد مجسمه سؤال کردم.  
سخنان او مسلماً " برای تو جالبه.

سرایا  
گوش هستم!



ریش سفیدان قبیله هنوز سفر  
"واکر" را بیاد دارند. آنها  
میگویند که یک مجسمه را به واکر  
هدیه کرده اند اما بمحض آنکه  
هیئت اعزامی رفت ...



آنها نمی توانند بازی گلف  
را خوب بازی کنند.



کجا فرار میکنید؟ بالاخره شما را  
تنبیه خواهیم کرد.

گوش کن! ...  
مترجم سنگ را داخل  
مجسمه پنهان کرده



حالا همه چیز  
را فهمیدم!



افراد قبیله، خشمگین و عصبانی، گروه را  
تعقیب و تمام آنها بجز "واکر" و مترجم  
را که موفق بفرار شدند قتل عام کردند  
ولی آن سنگ هرگز پیدا نشد ...



افراد قبیله متوجه شدند که یک  
سنگ مقدس ناپدید شده  
میگویند هر کس به آن سنگ  
دست میزد از نیش مار مصون  
میماند و آنها به مترجم گروه  
ظنبن شدند ...



در این موقع



چند روز بعد ...



باید مجسمه را  
پیدا کنم و به اروپا  
باز گردانم.



اما او مجروح بود و مجبور شد بدون  
الماس فرار کند. و اکنون الماس هنوز  
در همان محل است و بهمین خاطر است  
که تورتیلا و بدنبال او دو جنایتکار  
کوشیدند مجسمه را بربایند.

مثل اینکه  
راست میگی!



قبل از ادامه سفر مدنی  
اینجا استراحت میکنیم.



نگاه کن! ... یک کرجی -  
فقط یک مرد در آن است ،  
اما ... اما او ... او ...



خدای بزرگ!  
تن تن!

باید یک کرجی بدست  
آوریم.



بله، واقعا! و تو باید  
سزایت را ببینی،  
دوست من!

اما، مجسمه واقعی در  
عرشه نبود ...

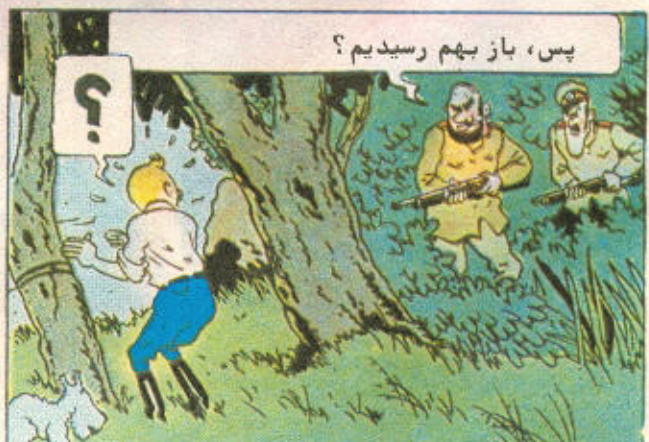


آیا میدانی "ویل دووین"  
"کاملا" سوخت!

واقعا?!



پس، باز بهم رسیدیم؟

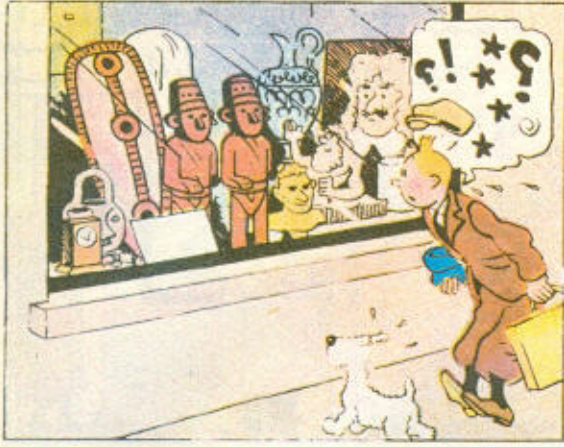












سه روز قبل هم این سؤال را از من کردند. اما من مجسمه اصلی را فروختم. ولی آدرس خریدار را بنویسیدم.



این داستانی طولانی دارد...



چگونه مجسمه اصلی را پیدا کردید؟ آه! داخل چمدان مرحوم برادرم بود. اما چرا این سؤال را میکنی؟



آیا شما آقای بالتازار برادر مجسمه ساز هستید؟ بله، چه میخواهی؟



اما، آقای نمی توانم... من منتظر او میمانم.



آقای گولدمبار؟ خیر، در خانه نیست.



آقای "ساموئل" گولدمبار! مجسمه را پیدا کردیم!



او با کشتی قرار است برو. اگر عجله کنی...



اما آقای گولدمبار به آمریکا رفته...

اوه!! به آمریکا!



اما خیلی باید منتظر بمانید.

مهم نیست، وقت زیاد دارم.



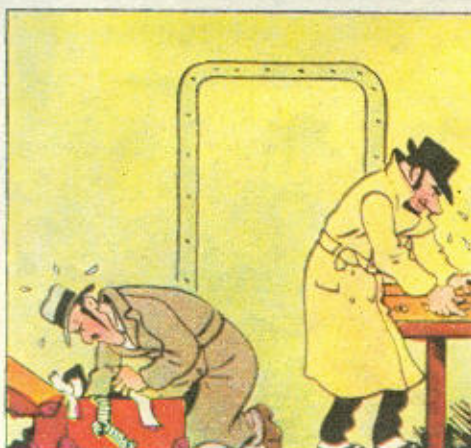
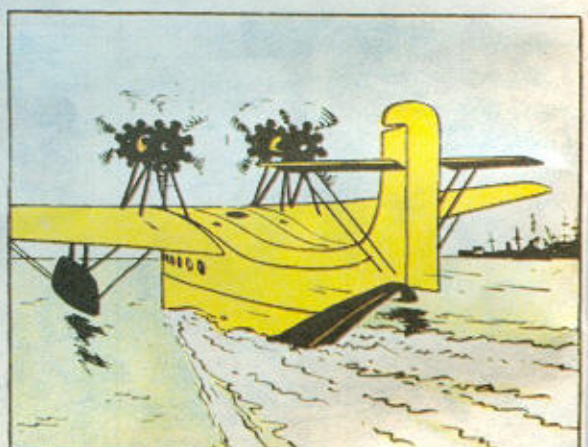
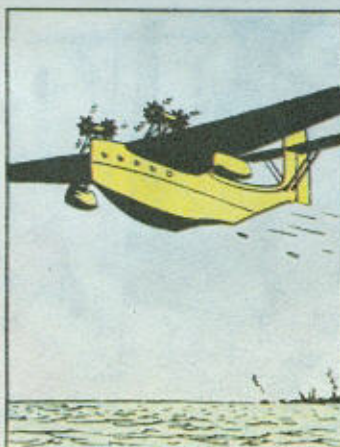
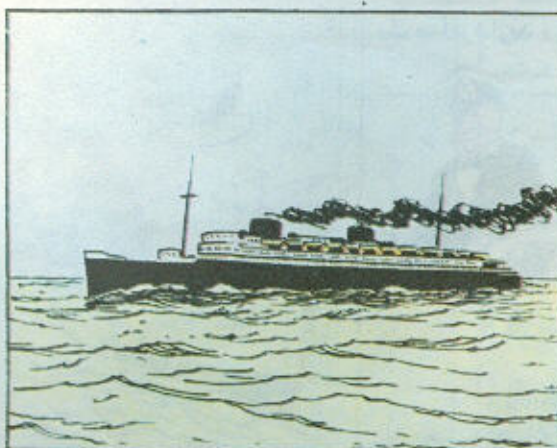
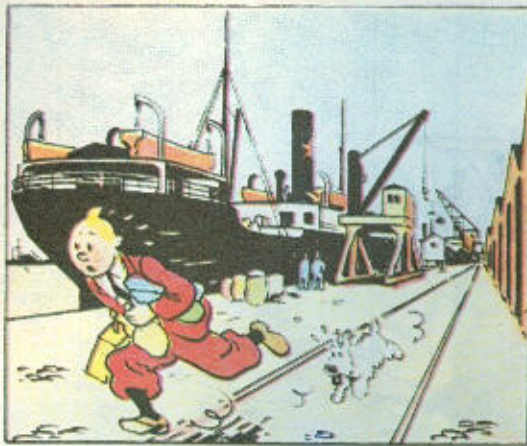
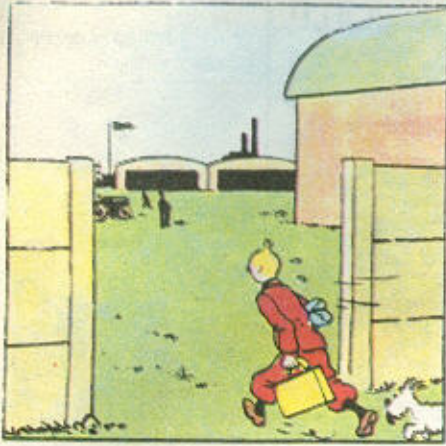
یک ساعت قبل حرکت کرد...

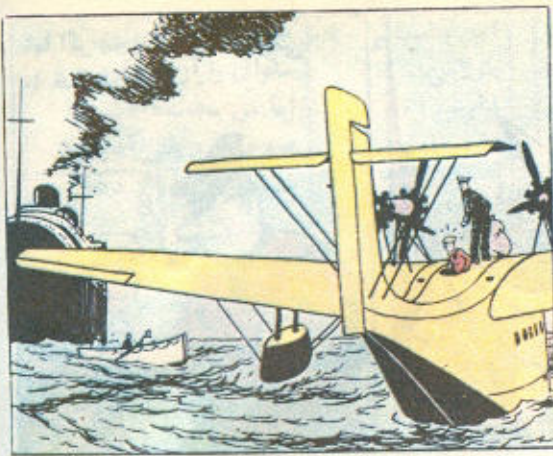


دیر رسیدید...



و مسلماً "مجسمه" را با خود برده.







میدانم آنرا خریدید  
ولی فروشنده هم  
نمیدانست ...



حتما " میدانید که مجسمه  
سرقت شده  
بود ...  
سرقت ؟  
اما ...



آقای گولدیبار ؟ من خیلی متاسفم  
من همه چیز را توضیح میدم .



آه ! مجسمه من !  
مجسمه زیبایم !



حالا باید بریم استراحت  
کنیم .



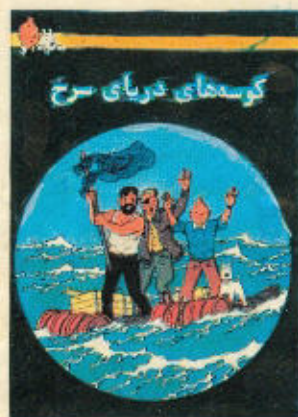
ممکنه با مدیر صحبت کنم ؟



حالا ممکنه خواهش کنم  
مجسمه را به موزه برگردانید ؟



# از سری ماجراهای (تن تن) که منتشر کردیم



انتشارات ونوس